



غروب در دیاری غریب خدا حافظ خالق باشوی غریبه

مهرزاد شفیق پور

غروب در دیاری غریب، پایان زندگی مردی شد که فرهنگ را مذهب خود می‌دانست و در غربت، نیز پرچم هویت ایرانی را برافراشته نگاه داشت. بهرام بیضایی در روز تولدش، پنجم دی‌ماه ۱۴۰۴، چشم بر جهان فرو بست؛ گویی سرنوشت خواست تا یادمان بماند که او نه فقط یک هنرمند، بلکه وجدان بیدار فرهنگ ایران بود. بیضایی شاهنامه را سیاسی‌ترین متن تاریخ ایران می‌خواند و در آثارش هشدار می‌داد که تماشاگر صرف و ناامید نباشیم؛ زیرا حتی زیر سایه سنگین سرکوب، امید، زندگی و مبارزه با حضور زنان ادامه دارد. او با «باشوی غریبه کوچک» نشان داد که ارزش‌های انسانی فراتر از هر مرام و مذهب‌اند و فرهنگ و زبان فارسی، فصل مشترک همه اقوام و مذاهب ایران زمین است. درگذشت او یادآور این حقیقت است که فرهنگ، فراتر از هر مرز و عقیده، میراث مشترک همه ماست.

ترتیب، که میدان کشمکش معناست. از این منظر، او بیش از آنکه فیلم بسازد، متن تولید می‌کند؛ متنی که مستقل از تصویر، قابلیت خوانده شدن دارد. ذهن را تکان می‌دهد و خودش تصویر است. این خصیصه در تاریخ سینمای ایران نادر است. بسیاری تصویر می‌سازند و بعد به دنبال معنا می‌گردند؛ بیضایی معنا را میساخت و تصویر را در خدمت آن می‌گرفت. به همین دلیل است که آثارش کهنه نمی‌شوند؛ زیرا به زمان‌های خاص پاسخ نمی‌دهند، بلکه به مسئله‌ای تکرار شونده در تاریخ ایران نظیر مسئله روایت، قدرت و حقیقت می‌پردازند. نگاه او به تاریخ، نگاه ستایشگرانه یا نوستالژیک نبود. تاریخ در جهان بیضایی میدان افتخار نیست میدان اتهام است. او تاریخ را می‌کاود تا نشان دهد چگونه قربانیان خاموش می‌شوند و چگونه روایت رسمی جای حقیقت را می‌گیرد. در «مرگ یزدگرد»، در «چریکه تارا» و حتی سایه بازی «جانا و بلادور»، تاریخ نه پشت سر ما، که در کنج فراموش شده درون ما به عنوان یک ایرانی است.

اصغر فرهادی: فیلمساز مشهور ایرانی بهرام بیضایی را «آموزگار بزرگ» خود خواند و نوشت: «حقیقتا ایرانی‌تر از بهرام بیضایی در این روزگار نشناخته‌ام و چه تلخ که این ایرانی‌ترین ایرانی، هزاران هزار فرسنگ دور از ایران چشم بر جهان فرو می‌بندد».

کیهان کلهر در سوگ بیضایی نوشته است: «به گمانم او مرغکی نشسته بر شاخه‌ای از سرو کاشمر بود وقتی بدستور متوکل بر زمین افتاد.

یا به هیأت جامه‌داری در شبیه‌خوانی میدان نقش جهان که از خجند تا اصفهان بوی خون سیاوش آمده. شاید خاک بود در قادیسیه؛ آنگاه که رستم فرخ‌هرمز از رود عتیق بیرون کشیده شد و بر او و در خون خویش در غلتید.

یا به هیبت دهقانی، راوی داستان اکوان دیو، گاه‌گاه مهمان خانه‌ای می‌شده در دیه پاژ.

او باد بود پیچیده زیر سقف آسیایی در مرو، شاهد مرگ یزدگرد. بی‌گمان او هشتاد و هفت ساله نبود.

«بهرام بیضایی» طربنامه نویس همه مطربان گمنام و خاموش قرن‌ها که جز شادی نخواستند و جز آندوه نبردند.

تا باد چنین باد که فرهنگ ایران چنین فرزندان پسرورد».

میراث و جایگاه بیضایی در آینده فرهنگ ایران

بهرام بیضایی نه تنها هنرمندی بزرگ، بلکه معمار اندیشه‌ای بود که فرهنگ را فراتر از مرزها و مذاهب می‌دید. میراث او در سه عرصه ماندگار خواهد بود:

- زبان و روایت: او نشان داد که زبان فارسی می‌تواند میدان کشمکش معنا و حقیقت باشد.

- تاریخ و حافظه جمعی: آثارش یادآور این است که تاریخ باید کاویده شود تا قربانیان خاموش نشوند.

- فرهنگ به‌مثابه مذهب: اندیشه او الهام‌بخش نسل‌های آینده خواهد بود تا فرهنگ را به‌عنوان هویت مشترک ایرانیان پاس بدارند.

در آینده، بیضایی نه فقط به‌عنوان کارگردان یا نمایشنامه‌نویس، بلکه به‌عنوان وجدان فرهنگی ایران یاد خواهد شد؛ صدایی که در غربت خاموش شد اما در حافظه جمعی ما همچنان زنده است.

زندگی نامه و کارنامه حرفه‌ای

- زادروز و درگذشت: بهرام بیضایی (۵ دی ۱۳۱۷ - ۵ دی ۱۴۰۴)

- حوزه فعالیت: نمایشنامه‌نویس، فیلم‌نامه‌نویس، کارگردان، پژوهشگر تاریخی و ادبی، شاعر و استاد دانشگاه.

- آثار: ده فیلم بلند، چهار فیلم کوتاه، حدود هفتاد کتاب و چهارده نمایش صحنه‌ای.

- شاهکار: «مرگ یزدگرد»، «باشو غریبه‌ی کوچک» «سگ کشی».

- جایگاه: مهم‌ترین نمایشنامه‌نویس تاریخ ادبیات فارسی و یکی از برترین کارگردانان سینمای ایران؛ برخی او را «فردوسی معاصر» خوانده‌اند.

پیشینه خانوادگی

- پدرش نعمت‌الله بیضایی شاعر و نویسنده کتاب «تذکره شعرای قرن اول بهائی».

- خانواده‌اش اهل شعر و ادب بودند و از برابری زن و مرد در آیین خانوادگی یاد کرده است.

- کودکی او هم‌زمان با موج‌های ضد بهایی در ایران گذشت و همین تجربه بر اندیشه‌اش اثر گذاشت.

خط فکری و مذهبی

- بیضایی در خانواده‌ای بهایی زاده شد اما خود را مذهبی نمی‌دانست. خود را «التقاطی» می‌دانست: از همه دین‌ها و فکرها چیزی در ذهن داشت. بارها گفته بود: «مذهب من فرهنگ است و که دست پرورده فرهنگ ایران و بزرگترین حامی و راوی فرهنگ و هویت ایرانی است، در این زمینه می‌گوید: «من آن زمان، استاد دانشگاه بودم. از دانشگاه، اخراج شدم؛ به عنوان بهائی، به عنوان یک غیرمسلمان. پدر و مادرم بهائی بودند؛ من در یک خانواده بهائی، بزرگ شدم، منتهی، مذهب من، فرهنگ است؛ مذهب من، خود مذهب نیست؛ مذهب، اعتقاد شخصی است که به هیچ کس در جهان، مربوط نیست؛ من مذهب فرهنگ است و در جلسه بازجویی دانشگاه هم، این را گفتم و اخراج شدم». بنابراین بیضایی وجود و اندیشه خود را متعلق به فرهنگ و اندیشه ایرانی می‌داند زیرا فرهنگ و داشته‌های ایران زمین فراتر از هر مذهب و قومیتی بوده و متعلق به همه ایرانیان است.

- باورهای اصلی او: آزادی‌خواهی، خردگرایی، محیط زیست-گرایی.

- در آثارش، شخصیت‌های مذهبی و اسطوره‌ای را بازآفرینی کرد اما نگاهش بیشتر انسانی و تاریخی بود تا دینی.

- نمایش را میدان حقیقت می‌دانست و بارها گفته بود: «خدایا چرا نمایش را دوست نداری؟ چرا در سرزمین‌های دیگر دوست داری و در میهن من نه؟»

- در آثارش، منجی‌گرایی را تضعیف و مسئولیت را بر دوش مردم گذاشت؛ نمونه‌اش نمایش «آرش».

واکنش نویسندگان و هنرمندان به مرگ وی

سهند ایرانمهر نوشت: درگذشت بیضایی فقط پایان زندگی یک فرد نیست؛ پایان یک دوره فکری در فرهنگ ایران است... بیضایی بیش از آنکه کارگردان باشد، ادیب و جامعه‌شناس تاریخ‌خوان بود. هویت او در نسبتش با زبان و تاریخ شکل می‌گرفت؛ دیالوگ‌هایش حامل تاریخ بودند... بیضایی به کلمه اعتماد نمی‌کرد مگر آنکه آزموده شده باشد. به همین دلیل زبان در آثارش نه ابزار